

زندگی و شخصیت خواجه عبدالله انصاری

ابو اسماعیل عبد الله بن ابو منصور مست انصاری معروف به خواجه عبدالله انصاری و پیر هرات از مشایخ و علمای بزرگ بود. به شیخ ابو الحسن خرقانی اخلاص و ارادت ویژه داشت.

خواجه عبدالله محمد بن انصاری هروی سال ۳۸۴-۳۹۶ هجری - در زمان سلطنت آلب ارسلان سلجوقی و وزارت خواجه نظام الملک وزیر دانشمند و دانش پرور و هنر شناس وی در یکی از دهات طوس متولد شد و در سال ۴۸۱ هجری قمری درگذشت خواجه عبدالله انصاری نابغه ایست که به شامخ ترین قله انسانیت دست یافته و اگر نظم و نثر وی تا بدین حد دلنشین است از جادوی عشق و ایمان اوست ایمان مردی که از سر منزل طلب گذشته و هفت خوان هولناک را بدون بیم و تردید پشت سر نهاده تا به چشمه آب حیات و به کیمیای سعادت و زندگی جاویدان رسیده است.

وی یکی از بزرگترین کیمیاگران مشرق زمین است که قلمرو دست نیافتی او را شکوهی است که گذشت زمان در آن تاثیر نمی کند و هر سخنی از وی دنیای عظیم و پر جلالی را در پیش روی ما می گشاید و ما در این مقال نه امکان و نه فرصت و نه سودای و پایه آن را داریم که در حکمت اشراق و عرفان سخن گوئیم.

خواجه عبدالله انصاری از گویندگان و شعرای بسیار بلند پایه است که کلام او از دل برآمده و بر دل می نشیند و نثر وی نیز به روانی خود نوعی شعر به شمار می آید. ادبیات برای وی یک مقوله تجملی یا راهی برای ارتزاق و رسیدن به دولت و مکننت نیست. بلکه رازگوی اسراری است که سینه هایی سوخته و شرحه شرحه می توانند آنها را در خود بگیرند. او از این وسیله علیه غاصبین حقوق مردم نیز استفاده می کند. خواجه عبدالله انصاری عارف وارسته ای دشمن دغلکاری و نیرنگ و خود فروشی است و از بزرگترین محدثین عالم اسلام نیز شمرده می شود. به لقب شیخ الاسلام معروف بود و از نوادگان ابویوب انصاری می باشد قدرت وی در علم و ادبیات عرب نیز بگواهی کتبی که به زبان عربی نوشته از جمله کتب: ذوالکلام و منازل السائرین برای مردی که بطور کلی هیچ مکتبی از صرف و نحو بطور کامل ندیده شگفت آور است.

از آثار جاویدان این نابغه بزرگ آنچه به فارسی تصنیف شده و باقی مانده کتاب اسرار و زادالعارفین است که دنیای پر شوری از راه رسیدن به سعادت ازلی خودشناسی و خداشناسی است که عمیقاً باید مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد تا اندکی به حال جذبه و شور این عارف جلیل القدر ربانی بتوان پی برد.

خواجه در راه طریقت پیرو شیخ ابوالحسن خرقانی بود . خواجه چون حسین بن منصور حلاج شوریده بود و این شوریدگی بیش از هر چیز در مناجات های خواجه عبدالله انصاری مشهود است و آثارش مشحون از مواعظ و نصایح است و مسلک او بعدها مورد استفاده سعدی واقع گشت . گلستان و سعدی بهارستان جامی محصول همین نوع سبک است . عقاید و افکار خواجه را می توان در منازل السائرین مطالعه نمود. او حافظه ای قوی داشت و گویند سی هزار حدیث حفظ بوده است.

« تصوف و عرفان و شیوه تربیت اخلاقی عرفا و متصوفه و مریبان بزرگ عرفان و

بیان »

« از خواجه عبدالله انصاری »

صوفی و صوفیان – منشاء کلمه صوفی

هر چند بحث درباره کلمه صوفی و اشتقاق آن ممکن است ما را از هدف اصلی این گفتار باز دارد ولی برای روشن شدن ذهن خوانندگان گرامی بی مناسبت نخواهد بود با جمال نظریه های مختلف را گوشزد کنیم :

گذشته از اینکه کلمه صوفی را به صف و صفة نسبت داده اند چهار فرض دیگر نیز در این باره آمده است :

۱- نسبت کلمه صوفی به صوفی که نام غوث بن مرثد بن تمیم بن مریاغوث بن مرثد ادبن طانحه که یکی از پارسایان عهد جاهلیت عربستان بوده است.

۲- نسبت کلمه صوفی به صوف که برخی از محققان آن را بر دیگر فرضها ترجیح داده اند.

۳- نسبت کلمه مزبور به صفا که قشری آنرا بعید می دانند.

۴- نسبت آن به کلمه سوفیای یونانی که از گفته های ابوریحان بیرونی است و فن هامر خاور شناس و دیگران آنرا تایید کرده اند.

تصوف چیست ؟

آکنده بودن نوشته های پیشوایان عرفان و تصوف از تعبیرهای مبهم و غامض ، بیان مطلب ها به شیوه ی اشاره و کنایه و راز از یک سو و تلفیق این طریقه از اندیشه های فلسفی ، مذاهب ، مکتبها و شریعتهای گوناگون کهن از سوی دیگر سبب شده است که آوردن تعریف جامع و مانعی برای تصوف امری دشوار و بلکه امکان ناپذیر باشد بویژه که بسیاری از اندیشمندان کنونی نسبت بهر موضوعی بنام « تعریف » درباره مسائلی هم بسته به زندگی چون تربیت و اجتماع و هر آنچه به طبیعت آدمی وابسته باشد

و از مفهومی های زنده ی تغییر پذیر بشمار رود بدگمان اند و هر تعریفی را برای اینگونه موضوعها کم فایده می پندارند . از اینرو گذشتگان هم به علت اختلافهای فاحشی که در میان طریقت تصوف یافته اند بر آن شده اند که به حقیقت آن نمی توان پی برد .
غزالی می گوید : تصوف امری باطنی است که نمی توان بدان آگاه شد و صاحب اللمعات می نویسد :

در قدیم مردم در تعریف تصوف سرگردان بودند و در این باره با صد عقیده و رای منشعب شدند . و گفته های مردم درباره تصوف از هزار عقیده و رای هم فزونی یافت و این امر دستاویز کسانی شد که نمی خواستند چنین تعاریفی را بپذیرند : بهر حال :
تصوف عبارت از هرگونه عاطفه و جدان است و استواری است که هیچ سستی بدان راه نیابد و دودلی یا تردید بدان نسازد .

تصوف بار انداختن بر درگاه یار است هر چند از آن رانده شود (ابوعلی رودباری) .
تصوف آن است که حق ترا نسبت بخود بمیراند و به حق زنده کند (شیخ جنید بغدادی) .
باری تعریف تصوف هر چه باشد ما را از این حقیقت باز نمی دارد که بدانیم مکتب این گروه بجز طریقه کسانیکه برپا و با شیوه ظاهرینی و سالوسی خود را به صوفیان منتسب کرده و مانند برخی از طریقه های دیگر مذهبی آن را بصورت دکانداری و وسیله کسب مال و منال و جاه و مقام درآورده اند مبتنی بر پارسایی و راستی و اخلاص و دلاوری و عشق به حقیقت و جان سپاری در راه آن و بسی از خواستههای بلند بوده است و به ویژه صفتهای ایثار و بشردوستی این گروه آدمی را به عالی ترین خصلتهای انسانی رهبری می کند و می توان شیوه ی نظری و عملی تربیتهای اخلاقی آن گروه را از مهمترین شیوه های اخلاقی بشمار آورد .

و برای دریافتن این حقیقت بهترین تالیفی که با روشی ساده و علمی تدوین شده و مقامات و مقامها و منازل سالکان این طریقت را نشان داده است کتاب منازل السائرین تالیف پیشوای بزرگ متصوفه یعنی خواجه عبدالله انصاری متوفی توجه صاحبدلان بوده است چنانکه چندی پیش دو شرح گرانمایه خطی بر این کتاب بدست آمد و انستیتوی علمی فرانسه در قاهره هر دو را به چاپ رسانید ، یکی از شرحهای مزبور تالیف ابو محمد عبدالمیعطی بن ابی الثناحمود بن عبدالمیعطی لخمی اسکندری است که در اوائل قرن هفتم هجری نوشته شده و در سال ۱۹۵۴ به طبع رسیده است .
و دیگری تالیف حسن بن محمد فرکاوی قادری است که در اواخر قرن هشتم هجری تالیف یافته و در سال ۱۹۵۳ به چاپ رسیده است .

خواجه عبدالله انصاری نیز در مقدمه این تالیف گرانقدر (منازل السائرین) اختلاف نظرها را تأیید می کند و می نویسد : سیر کنندگان در این مقام ها بر اختلافات عظیمی هستند که ترتیب قاطعی آنها را گرد نمی آورد و نهایتگاه جامعی را پی جویی نمی کنند ، بهمین سبب عارف سخندان که در زبان تازی همچون پارسی استاد مبرز و شیوائی بود ، بر آن می شود که با بیانی موجز و به شیوه ای عالمانه مقامهای صوفیان را تدوین کند تا برای سالکان و سائران راهنمای روشنی باشد ، وی در مقدمه از ابوبکر کتای نقل می کند که :

« میان بنده و حق هزار مقام از نور و ظلمت است . » و عبدالمیعی شارح می نویسد :

« پیشوای ما بر این میزان یعنی هزار مقام هم افزوده و هر یک از بابهای دهگانه را به سه درجه تقسیم نموده و برای هر یک از درجات مراتبی قائل شده است . »
و اینک بشیوه فهرست وار مقامهای مزبور را که از عالی ترین دستوره های تربیت عملی و نظری گروه صوفیان است بنظر خوانندگان ارجمند می رسانیم :

الف : بدایت ها ده باب است بدینسان : باب بقطه (بیداری) و سببهای یقطه سه چیز است از نگریستن دل به نعمت ها ۲- مطالعه ی جنایت و آگاهی بر خطر و آمادگی برای تدارک آن .

۳- متوجه شدن به شناختن فزونی و نقصان و نگریستن دل به نعمتها و یا شناختن نعمت به سه چیز صافی شود :

۱. به نور خرد
 ۲. به نگریستن به برق منت
 ۳. به پند گرفتن به مردم بلا دیده
- و مطالعه خبایث به سه چیز صحت پذیرد :
۱. به بزرگداشت حق
 ۲. به شناختن جان ۳
 ۳. به گواهی و شناختن فزونی
- و نقصان به سه چیز استقامت پذیرد :
۱. به شنیدن دانش
 ۲. به اجابت انگیزه های حرمت
 ۳. به هم نشینی با شایستگان.

و بنابراین نخستین باب بدایت ها که یقظه باشد خود دارای نه مقام و مرتبه است

ب: باب التوبه و آن دارای سه شرط است :

۱. پشیمانی
 ۲. مقام اعتذار (عذر خواهی)
 ۳. جدا شدن از زشتی و گناه و بازگشت به اصلاح کار خویش.
- و حقیقت توبه سه چیز است :

۱. در نگریستن به گناه و قضیه
۲. دانستن اینکه درخواست بصیر ادق بر هیچ کار نیکی مسبوق نیست
۳. نیک شمردن آنچه را خدا نیک شمرده و زشت دانستن آنچه را خدا زشت دانسته است.

و باز سه تقسیم دیگر نیز در این باره می آورد :

۱. سنجش میان نعمت خدا و گناه خویش و این بر کسی که او را از این سه امر نیست دشوار است:

- الف — نور حکمت ب — بدگمانی به نفس ج — باز شناختن نعمت از فتنه و نعمت
۱. باز شناختن آنچه برای حق است از آنچه برای تو یا از تو است
 ۲. شناختن اینکه هر طاعتی شخص را خشنود کند بزبان اوست.

د: باب الانابه و در آن نیز مانند بابهای پیشین تقسیماتی است و از یاد کردن آنها برای گریز از اطناب صرفنظر می شود و از این پس تنها به ذکر قسمتها و سپس به بابها اکتفا می شود.

ه — باب التفكير و باب التذکر — باب الاعتصام ح- باب الگریز ط — باب الرياضی
— باب السماع

۲- قسم بابها « درها » و آن نیز ده باب است به شرح زیر :

۱. حزن
۲. خوف
۳. اشفاق
۴. خشوع
۵. اخبات (و آن از نخستین درجات طمانینه است)
۶. زهد

۷. ورع
۸. تبتر (انقطاع به خدا یکسره)

۹. رجاء

۱۰. رغبت.

۳- تقسیم رفتار و کردار و معاملات و آن نیز دارای ده باب است :

۱- رعایت ۲- مراقبت ۳- حرمت ها ۴- اخلاص ۵- تهذیب ۶- استقامت ۷- توکل ۸-

تفویض (تفویض الامر الی اله) ۹- ثقه و اعتماد و اطمینان ۱۰- تسلیم

۱. تقسیم ابواب الاخلاق:

اخلاق هم دارای ده باب است :

۱. صبر

۲. رضا

۳. شکر

۴. حیاء

۵. صدق

۶. ایثار

۷. خلق

۸. تواضع

۹. فتوت

۱۰. انبساط

۱. تقسیم الاصول و آنرا ده باب است:

۲. قصد

۳. عزم

۴. اراده ها

۵. ادب

۶. یقین

۷. انس

۸. ذکر

۹. فقر

۱۰. غنا

۱۱. مقام
۱. تقسیم وادیهها و آنرا نیز ده باب است:
۲. وادی احسان
۳. وادی علم
۴. وادی حکمت
۵. بصیرت
۶. فراست
۷. تعظیم
۸. الهام
۹. مسکنت
۱۰. وادی طمانینه
۱۱. وادی همت

۱. تقسیم یا قسم الاحوال که دارای ده باب است:
۲. محبت
۳. غیرت
۴. شوق
۵. قلق
۶. عطش
۷. وجد
۸. دهش
۹. هیمنان
۱۰. برق
۱۱. شوق

۸- قسم الولایه : ولایتها هم دارای ده باب است بدینسان :

۱. لخط (نگریستن)
۲. وقت
۳. صفا
۴. سرور

۵. سر
۶. نفس
۷. غربت
۸. غرق
۹. غیبت
۱۰. تمکن

۹- اقسام یا قسم الحقیقت و آن ده باب دارد :

۱. مکاشفه
۲. مشاهره
۳. معاینه
۴. حیات
۵. قبض
۶. بسط
۷. سکر (مستی)
۸. صحو (هشیاری)
۹. اتصال
۱۰. انفصال

۱۰- تقسیم النهایه و آن هم شامل ده باب به شرح زیر :

۱. معرفت
۲. فنا
۳. بقا
۴. تحقیق
۵. تلبیس (جامه پوشیدن)
۶. وجود
۷. تجرید
۸. تفرید
۹. تجمع (جمع)
۱۰. توحید

« شیوه تدوین خواجه در این کتاب »

شیوه خواجه عبدالله انصاری در تدوین این تالیف مهم این است که در آغاز هر یک از این بابهای ده گانه یکی از آیات قرآن را یاد می کند ، نشان دهد که طریقت تصوف با حقیقت تشرع (شریعت مقدس اسلام) یکسان است . و بویژه درباره شطحیات گفتگو نمی کند و آنها را از مقامها نمی شمارد و آن را سبیل عمومی نمی داند و اینک برای پی بردن بدین شیوه ترجمه باب قصد از قسم اصول را بعین را بنظر خوانندگان می رسانیم :

در باب القصد : خدای تعالی می فرماید : و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله .

قصد گردآوری همت بر تجرید برای طاعت است و آن را سه درجه است : ۱- درجه نخست انگیزه تمرین و ارتیاض و رهایی از دو دلی و خواننده به پرهیز از قصدهای این جهانی است و این قصد پایه و اصلو سلوک مبتدی است . چه هنگامیکه آهنگ وی در نیکی درست باشد و ه خویش را در آن گردآورد ، دو دلی وی رانده شود و جان وی آرامش پذیرد و از اقدام بر آن نهراسد و بدان خو گیرد و از هر چه به عرفهای سرگرم کننده و از این جهانی وابسته باشد دوری گزیند . شرح عبدالمعطی بر گفته های خواجه عبدالله انصاری .

۲- درجه دوم قصد است که بهر سببی برخورد کند آنرا ببرد و بهر مانعی برسد آنرا براندازد و با هر دشواری روبرو بشود آنرا آسان سازد و این آهنگ کامل تر و نیرومند تر از آن پیشین است و آن را آهنگ رونده سالک دانند و روده به سبب آهنگ نیرومند خویش و به علت گردآوردن هم خود در بدست آوردن مرادش آن را می یابد اگر سبب سرگرم کننده ای برای وی پیش آید آن را از میان می برد و اگر میان وی و مطلوبش حائلی پدید آید آنرا دور می کند و با دوستی این آهنگ هیچگونه دشواری و تکلیفی برای وی باقی نمی ماند بلکه آهنگ وی (تصمیم و همت و جزم وی) هرگونه دشواری را بر وی آسان می کند .

۳- و درجه سوم آهنگ فرمانبری برای تهذیب علم و آهنگ اجابت بکام نهادن بر خلاف انگیزه های نفس و آهنگ درآمدن در دریای فنا است :

« شیخ ... در این درجه سه درجه دیگر از آنها را گرد آورده که برخی از آنها کاملتر از برخی دیگر است نخست آهنگ فرمانبری است که برای تهذیب دانش است و آن آهنگ مرید آراسته بخویها و شریعت پذیره و پرهیز کننده از سرشتهای نکوهیده است و این آهنگ تنها به فرمانبری از شرع و رفتار باقتضای امر و نهی است و چنین مریدی یا به تن خویش و یا بوسیله شیخ متصف به چنین خصلتهای تهذیب می شود . و به احکام و دستورات الهی از صمیم دل و جان دانا می گردد .

آهنگ دیگر یا اجابت بگام نهادن بر خلاف انگیزه های نفس از آهنگ نخست که

کاملتر است . چه آهنگ مزبور بر این یکی مترتب می باشد از اینرو که باید همه ی
اختیارهای خود را کنار نهد و در همه کارهائیکه برای او پیش می آید و بر ظاهر و باطن او
جاری می شود به فرمان پروردگار خویش باشد و از آن فرمانبری کند هر چند مخالف امیال
(میلهای) او باشد . از این رو وی به انجام چنین فرمانهایی از روی تمام پاسخ می دهد .
مگر آن که حق ویرا بدوری کردن و نفرت از کاری فرمان دهد .

و آهنگ درآمدن در دریای فنا آن است که هم (همت) خویش را گردآورند و ویژه
بسوی خدا متوجه سازند و ذکر او را در نهایت بزرگی بر زبان جاری کنند و هر سرگرم کننده
ای را که مانع توجه به وی باشد از میان بردارند تا بنده جز از ذکر خدا و یاد خدا غافل
نشده و حتی از ذکر خدا فانی شود .

و خواجه عبدالله در تاویل همین آیه در نوبت سوم تفسیر کشف الاسرار آنگاه که
مهاجران را به سه گروه تقسیم می کند و دسته ای را از مهاجران از بهر دنیا و دسته ای
دیگر را زاهدان می خواند و می گوید سه دیگر (دسته سوم) عارفان اند که هجرت ایشان
از بهر مولی بود و هجرت ایشان هم در نهاد ایشان بود . در پرده های نفس هر کس تا بدل
رسند و آنگاه در پرده های دل هجرت کنند تا بجان رسند و آنگه در پرده های جان هجرت
کنند تا به وصال جانان رسند :

گفتم کجات جویم ای ماه دلستان گفتا قرارگاه منست جان دوستان
در اینجا سزاست برای حسن ختام نمونه های معروفی از مناجات نامه خواجه
عبداله انصاری را در اینجا نقل کنیم :

قسمتی از فرازهایی از

« مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری »

در کودکی پستی در جوانی مستی در پیری سستی پس کی خدا پرستی اگر بر هوا
پری مگسی باشی و اگر بردریا روی خسی باشی ، دلی بدست آور تا کسی باشی الهی هر که
را عقل دادی چه ندادی ؟ و هر که را عقل ندادی چه دادی ؟ الهی اگر کاسنی تلخ است از
بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است الهی اگر گوئی بنده من ، از
آسمان می گذرد خنده من .

و این رباعی خواجه خیلی عبرت انگیز است :

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را از جمله خلق برگزیدن خود را
از مردمک دیده بیاید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را

الهی یکتای بی همتائی و قیوم توانائی ، بر همه چیز دانائی و بینائی و بی عیب
مصفاائی و از شریک مبرائی ، مسند نشین استغنائی ، چشمه الوهیت بتو زبید ملک
خدائی الهی در جلال رحمانی و در کمال رحیمی ، نه محتاج مکانی و نه آرومند زمانی ، نه
کس بتو ماند و نه بکس مانی ، پیداست که در میان جانی ، بلکه جان زنده بچیزی است
که تو آنی ! الهی به وجود خود قائمی و بشکر خود مشکور ، بعلم عارف نزدیکی و به جهل
جاهل در افترازی الهی ترا به عظمت ستودن وسیله سرور است و بشکر نعمت تو زبان
گشودن مرتبه غرور است الهی بر هر که داغ محنت خود نهادی خرمن وجودش را بیاد
نیستی بردادی . الیه هر که ترا شناخت هر چه غیر از تو بود بینداخت .
الهی چون در تو نگرم از جمله تاج دارانم و چون در خود نگرم از جمله خاکسارانم
خاک بر باد کردم و بر تن خود بیداد کردم و شیطان را شاد الهی در سر خمار تو دارم و در
دل اسرار تو دارم و بر زبان اشعار تو الهی اگر گویم ستایش و ثنای تو گویم و اگر جویم
رضای تو جویم الهی اگر طاعت بسی ندارم اندر دو جهان جز تو کسی ندارم .
الهی ظاهری داریم بس شوریده و باطنی داریم بخواب غفلت آلوده و دیده ای پر
آب گاهی در آتش می سوزیم و گاهی در آب دیده غرق . الهی از کشته تو خون نیاید و از
سوخته تو دود ، کشته تو بکشته شدن شاد و سوخته تو بسوختن خوشنود .
الهی من کیستم که ترا خواهیم چون از قسمت خود آگاهم ، از هر چه می پندارم
کمترم .

الهی عاجز و سرگردانم و درمنده و حیرانم . نه آنچه را دارم دانم .
الهی اگر ترا باید عبدالله آن کند که شاید و اگر خود را باید عبدالله آن کند که نشاید
، الهی عزت و کبریائی از آن تو و در قیامت مطیعان راحله احسان تو .

۲

ای کریمی که بخشنده عطایی و ای حکیمی که پوشنده خطایی و ای صمدی که از
ادراک ما جدایی و ای ذات یکتایی که در ذات و صفات بی همتایی و ای قادری که خدائی
و ای ذات یکتایی که در ذات و صفات بی همتایی و ای قادری که خدایی را سزایی و ای
خالقی که گمراهان را راهنمایی ، جان ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده و
چشم ما را ضیای خود ده و ما را از فضل و کرم خود آن ده که آن به .
الهی عذر ما بپذیر و بر عیبهای ما مگیر ، الهی همه عمر خود بر باد دادیم و بر تن
خود بیداد ، بود و نبود ما یکسان از غم ، ما را شادی رسان الهی از پیش خطر و از پس
راهم نیست . دستم گیر که جز فضل تو پناهم نیست . الهی بنیاد توحید ما خراب ، باغ

امیدما بی آب مکن . الهی بر سر ما خاک خجالت نثار مکن و ما را ببلائی خود گرفتار مکن

الهی فرمودی که در دنیا بدان چشم که در توانگران می نگرید ، بدرویشان و مسکینان نگرید . الهی تو کریمی را والاتری که در آخرت بدان چشم که در مطیعان نگری در عاصیان نگری .

الهی بهشت بیتو جای شادی نیست و جز از دوستی تو روی آزادی نیست .
الهی دلی ده که در حرص و آز بر ما باز نشود و قناعتی ده که چشم امید ما جز بروی تو باز نشود .

الهی دستم گیر که دست آویز ندارم و عذرم بپذیر که پای گریز ندارم .
الهی تحقیقی ده که از دنیا بیزار شویم و توفیقی ده که در دین استوار شویم .
الهی تو بساز کار من و منگر بکردار من ! الهی تو بساز که دیگران ندانند و تو بنواز که دیگران نتوانند .

الهی دلی ده که طاعت افزون کند و توفیق طاعتی که به بهشت رهنمون کند .
الهی دلی ده که در آن آتش هوی نبود و سینه ای ده که در آن رزق و ریا نبود .
الهی دیده ای ده که جز ربوبیت تو نه بیند و دلی ده که داغ عبودیت تو گزیند و نفسی که حلقه عبودیت تو در گوش کند و جانی ده که زهر حکمت تو نوش کند .
الهی یافت تو آرزوی ما است و دریافت تو نه بقوت بازوی ما است . آنرا که خواندی واسطه ای در میان نبود و آنرا که راندی هیچ گناهی نکرده بود .
الهی نچه تو کشتی آب ده و آنچه عبدالله را کشت بر آب ده !

۳

الهی ما را در دنیا معصیت می کردیم حبیب تو محمد (ص) غمگین میشد و دشمن ابلیس شاد ، الهی اگر فردا عقوبت کنی باز حبیب الله العالمین دوست تو محمد (ص) اندوهگین شود و دشمن تو و ما شاد گردد .

الهی دو شادی به دشمن مده و دو اندوه بر دل دوست خود محمد (ص) منه .
الهی اگر پرسی حجت نداریم و اگر بسنجی بضاعت نداریم و اگر بسوزی طاقت نداریم .

مائیم همه مسلمان بیمایه و همه از طاعت بی پیرایه و همه محتاج و بی سرمایه الهی چون نیکان را استغفار باید کرد ، نانیکان را چه باید کرد ؟

الهی مبینی و میدانی و برآوردن می توانی . الهی چون همه آن کنی که می خواهی
پس از این بنده مفلس چه می خواهی . الهی آمرزیدن مطیعان چه کار است . کرمی که همه
را نرسد چه مقداب است ؟

الهی آفریدی رایگان و روی دادی رایگان . پس بیامرز رایگان که تو خدایی نه
بازرگان .

الهی محبت تو بجان است . محبت دوستان تو هم بجان است و با غیر ایشان تاب
جان است .

الهی به حور قصور ننازیم اگر نفسی با تو پردازیم ، اگر بدوزخ بری دوی دار
نیستیم و اگر به بهشت بری خریدار نیستیم .

الهی دعا بدرگاه تو لجاج است ، چون دانی که بنده به چه محتاج است .

الهی عبدالله کاش خاک بودی تا نامش از دفتر جهان پاک بودی .

الهی همه از تو ترسند و عبدالله از خود زیرا که از تو نیکی آید و از عبدالله بدی .

الهی اگر چه نور در عبادت است ، اما کار به عنایت است .

الهی اگر چه شب فراق تاریکست دل خوشدارم که صبح وصال نزدیک است .

الهی آنرا که خواهی آب در خوی او روانتر است و آنرا که نخواهی چه درمان است .

الهی در اصطفاء در دامن آدم تو ریختی و گرد عصیان بر فرق ابلیس تو بیختی ! از

روی ادب ما بد کردیم ، اما در حقیقت تو فتنه انگیختی !!! استغفرالله و اتوب الیه .

الهی چون آتش فراق داشتی با آتش دوزخ چه کار داشتی . الهی روزگاری ترا می

جستم خود را می یافتم . اکنون خود را می جویم ترا یافتم .

الهی بر عجز و بیچارگی خود گواهم و از لطف و عنایت تو آگاهم ! خواست خواست

تو است من چه خواهم ؟ (من چه دانم ؟)

الهی چون سگ را بار است و سنگینی را دیدار است . پس عبدالله را با ناامیدی چه

کار است !

آثار :

۱. انوار التحقیق
۲. رساله اربعین
۳. منازل السائرین
۴. طبقات الصوفیه
۵. تفسیر خواجه عبد الله

٦. زاد العارفين
٧. محبت نامه
٨. قلندر نامه
٩. رساله واردات
١٠. ذكام الكلام تفسير قرآن عظيم اشان
١١. طبقات الصوفيه
١٢. منازل السارين
١٣. صد ميدان
١٤. مناجات نامه يا الهى نامه
١٥. كتاب القواعد